جهان اسلام و مشکلات آن

جهان اسلام و مشکلات آن

استاد محمد واعظ زاده خراسانی

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر قرار باشد با یک نظر اجمالی و یک برررسی کلی، به جهان اسلام نظر بیفکنیم و دیدگاههای نوید بخش و امیدزا و یا ابهام آمیز و یاس آور آن را ارزیابی کنیم ناچار هستیم نخست، تعریفی جامع و کلی از آن ترسیم نماییم.

جهان اسلام:

جهان اسلام، عبارت است از میلیونها مردمی که نام مسلمان دارند وبه سوی یک قبله نماز می خوانند و همه گوینده: «لا اله الاّ الله، محمد رسول الله» هستند. توده هایی که در سرزمینی پهناور و بخشی گسترده از سه قاره آسیا، اروپا و افریقا زندگی می کنند.

حال اگر از این سه قاره که مسکن و موطن اصلی اکثریت مسلمانان است نظر خودرا گسترش بدهیم - که

باید بدهیم - و کل مسلمانان عالم را به خاطر اشتراکشان در مسلمان بودن و در گرایش و عقیده اسلامی در نظر بگیریم، طبعاً علاوه بر آن اکثریت، اقلیتهای پراکنده در پنج قاره جهان، که اعراب فعلاً از آنان به نام (الجالیات الاسلامیة) یاد می کنند و خود موضوع بحث چند کنگره بین المللی اسلامی بوده است را نیز شامل

خواهد شد - و جمعیتی نزدیک به یک میلیارد و سیصد میلیون تن را دربر خواهد گرفت.

این جمعیت انبوه، که شاید قریب به یک چهارم ساکنان بسیط زمین را تشکیل می دهند، از نظر شمار، ظاهراً پس از پیروان حضرت مسیح علیه السلام و شاید پس از نفوس بودائیان، سومین واحد مذهبی موجود در جهان شمرده می شوند. آنان، صرف نظر از فرقه های مذهبی و گرایشهای گوناگون شان مسلماً در اصل مسلمان بودن و در بسیاری از آداب و رسوم، خصلتهای اخلاقی، مشخصات فرهنگی و در راس آنها، در اعتقاد به یکتایی خداوند وبه نبوت رسول اکرم محمد بن عبد الله صلّی الله علیه وآله وسلم وبه کتاب آسمانی او (قرآن) و به قبله واحد او (کعبة) بدون استثناء، اشتراک دارند و از قدیم به نام (اهل قبله) شناخته شده اند.

هنگامی که گفته می شود - «جامعه اسلام» یا «جهان اسلام»، دیگر عناوین و معیارهای رایج در قلمرو دو علم فقه و کلام در مورد «اسلام و کفر» مورد نظر نمی باشند. هرچند با توجه به این معیارها که طبعاً از دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی بسیار متفاوت هستند، برخی از این فرقه ها یکدیگر را به لحاظ عقاید خاص خود، مسلمانان نمی دانند.

آری، از دیدگاه یک مسلمان اصلاح طلب، هنگام عطف توجه به جهان اسلام و بررسی مشکلات آن، واهتمام به رفع مشکلات، آن معیارهای کفر و ایمان را - که مسلماً برخی از آنها بر اساس کتاب و سنت قطعی شکل گرفته، و صحیح هم هست، ملاک ارزیابی این مشکلات قرار نمی دهد - و از اسلام و کفر برخی از این فرقه ها سخن نمی گوید. بلکه این بحثها را به اهلش وامی گذارد، تا علمای کلام ویا فقه در مدرسه بر سر آنها بحث کنند و تکلیف مسلمان بودن یا مسلمان نبودن پیروان این فرقه ها را که متاسفانه با احتساب فرقه های فرعی، شمارشان از حد خارج شده، روشن کنند.

پس، مورد نظر در این بحث، کلیه اعضای جامعه بزرگ اسلامی است که نامشان مسلمان و همه فرزند اسلام و

قرآن و ایتام واتباع محمد رسول ا اند.

مسلماً این تعریف و تفسیر از «جامعه اسلامی»، منطبق با سخنان شخص رسول اکرم صلّی ا علیه وآله وسلم است. به نظر می رسد هنگامی که آن حضرت می فرمود: « من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم».

تنها مسلمانان معدود زمان خود، آن هم منحصراً مؤمنان خالص و پاک دل از ایشان را که خیلی کمتر از مجموع مسلمانها بودند، در نظر نمی گرفت. زیرا آن جامعه محدود و آن افراد معدودتر، تنها طلیعه و سرآغاز «جامعه اسلامی» بزرگ شمرده می شدند وقطعاً آیندگان و نسلهای نامحدود بعدی، که هزاران برابر ایشان می رسند، تا روز قیامت مورد نظر بوده اند. مسلماً مخاطب قرآن هم - در نداهای فراوانش با خطاب:

«یا ایها الذین آمنوا»، همین جامعه بزرگ بوده است. وگواه آن این آیه است: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا با و رسوله»(1).

تکرار می کنم که مساله، مساله اهتمام به امور مسلمین است، نه تشخیص مؤمن کامل از مؤمن ناقص و مسلمان صالح از مسلمان فاسق و طالح، که بعداً در دوران رُشد بحثهای فقهی و کلامی در عصر برخورد افکار و عقاید فرقه ها، مورد عنایت پایه گذاران مذاهب فقهی و کلامی بوده است; آنها که سعی می کرده اند بهشت و دوزخ را میان مسلمانان تقسیم و بهشتیان خوشبخت و دوزخیان بدبخت را بر اساس معیارهای دقیق و خلل ناپذیر خود، از هم جدا کنند - وتکلیف و سرنوشت هر فرقه را در سرای دیگر روشن نمایند.

مسلماً رسول اکرم صلّی ا علیه وآله وسلم، که با آن صراحت و قاطعیت، پیروان خود را به اهتمام به امور مسلمین امر می کند، از هر کسی داناتر به مراتب ایمان و کفر و معیارهای سعادت و شقاوت بوده و آنها را بیان هم کرده است، و همان بیانات نیز غالباً مایه و اساس کار فقها و متکلمان قرار گرفته است. در اصل این مساله سخنی نیست، هرچند در کم و کیف و حدود سختگیری ویا تنگ نظری برخی از معیارگذاران یا وسعت نظر و روح سماحت و گذشت

---

1 ـ سوره نساء: 136.

آنان، که بعداً بدان اشاره خواهد شد، تردید هست که آیا این رویه با روح اسلام و سهولت و سماحت آن، که از کلام صاحب شریعت:

«بعثت علی الشریعة السمحة السهلَة» بدست می آید، انطباق دارد یانه؟

به هرحال، این مطلب از محدوده بحث ما خارج است و از دیدگاه مصلحت اندیشی و دلسوزی برای جهان اسلام، موقتاً باید از قالب آن معیارها بیرون آمد و با نظری جهانشمول به مسلمانان نگریست. باید بر سکّوی اصلاح بایستیم و بر کرسی داوری میان مذاهب و فرقه ها و تقسیم بهشت و دوزخ میان مسلمانان نشینیم.

از این دیدگاه، تفاوتی میان فرقه های مسلمان و هم مذهبان و اغیار وجود ندارد، همان طور که اختلافات ملی، کشوری، قومی، قبیله ای، نژادی و هم زبانی و صدها معیارها وا متیازهای دیگر را هم، نباید در نظر گرفت. خلاصه باید با نظر جمع الجمعی به جامعه اسلام و مصالح و مشکلات آنان نگریست نه با نظر فردی و فرقه ای.

در این جا ناچارم برای روشن شدن سخنم نمونه ای از این نوع اندیشه جهانی اسلام را ارائه دهم:

به خاطر دارم در سالهای 25 و 26 شمسی که در مشهد، زادگاهم، طلبه بودم، کشور اسلامی پاکستان - که در آن هنگام از لحاظ جمعیت، بزرگترین کشورهای اسلامی محسوب می گردید، پس از جنگهای خونین با هندوها و از دست دادن بیش از یک میلیون شهید به تازگی - استقلال یافته بود.

همچنین در همان دوره، در فلسطین نیز نبردهای مسلمانان با صهیونیستها ادامه داشت و این هردو حادثه تلخ جهان اسلام در آن روزگار، همزمان اتفاق افتاد و من اخبار آن دو فاجعه را در مطبوعات با علاقه تمام دنبال می کردم.

در آن هنگام، در برخی از درسها از جمله درس معارف مرحوم استاد نامی آیة ا حاج شیخ مجتبی قزوینی

(قدس سره) در مدرسه «ابد الخان»، با مرد فاضلی آشنا شدم که سابقه

طلبگی داشت شرکت می کرد که بعداً معلوم شد سر قنسول کشور نوپای پاکستان در مشهد است و من با او آشنا شدم. یک روز از پیروزی مسلمانان در پاکستان و موفقیت آنان در ایجاد کشور مستقل پاکستان پیش اواظهار خرسندی وخوشوقتی کردم وبه او تبریک گفتم.

آن سید بزرگوار، در پاسخ من گفت: هنوز معلوم نیست که پیروز باشیم اگر ما در فلسطین پیروز بشویم آن وقت می توان گفت پیروزیم وگرنه پیروز نیستیم.

این طرز تفکر در پاکستان آن روزگار، گویا ناشی از افکار بلند اقبال لاهوری و همفکران او بوده است.

نمونه دیگری که به خاطردارم، هرچند در محدوده فقه است نه در عرصه سیاست، اینکه، استاد ما مرحوم آیت ا العظمی بروجردی (قدس سره) در سال 23 شمسی که به مشهد مقدس مشرف شده بود یک روز در منزل یکی از علمای مشهد در باره شیخ طوسی (385 ـ 460) پیشوای بزرگ طائفه امامیه، فرمود: شیخ طوسی برخی از کتابهای فقهی خود همانند «نهایه» را برای محیط تشیع نوشته است و برخی دیگر همانند «مسائل الخلاف» و «مبسوط» را برای محیط اسلام. و شاید این اولین بار و نیز آخرین بار بود که از یک مجتهد بزرگ و مرجع عالیقدر تقلید، عنایت به محیط اسلام و محیط تشیع را در تدوین (فقه) می شنیدم.

بلی در عمر خود، استادان بزرگی از علمای وارسته و متصلّب در مذهب را دیده ام که به فکر مسلمانان اروپا و آمریکا بودند و برای آنان دلسوزی و در برابر آنان احساس مسؤولیت می کردند.

دو نمونه ازاین طرز تفکر در صدر اسلام را نقل می کنم که نمونه های فراوان دارد. علی علیه السلام در دوران خلافت خود در کوفه، از گرسنه های حجاز و یمامه دم می زند که با شکم سیر از غذا نمی خوابند(1).

_____

1 ـ ولو شئت لاهتديت الطريق الى مصفّى هذا العسل، ولباب هذا القمح، و نسائج هذا القزّ، ولكن هيهات

ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیّر الاطعمة ولعل بالحجاز او الیمامة من لا طمع له فی القرص، ولا عهد له بالشِبع ! او ابیت مبطاناً وحولی بطون غرثی و اکباد حرّی...) نهج البلاغه، طبع فیض الاسلام، ص 970.

_(54)_

گذشته از علی علیه السلام که امام معصوم و حجت خدا بوده و جایگاه خاص خود را دارد، یکی دیگر از خلفا نیز می گفت، اگر در عراق کنار فرات بزغاله کسی را بربایند، من در مدینه مسؤول هستم.

حال آنها که حاکم مسلمین بودند به جای خود، رسول اکرم صلّی ا علیه وآله وسلم همه مسلمانها را مسؤول یکدیگر دانسته و فرمودند: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته»

پس همه باید در برابر همه مسلمانها احساس مسؤولیت بکنیم. و نمونه دیگر قول خدای تعالی را که فرمود:

انّ هَذِهِ امّتُکُمْ امّهَ وَاحِدَه وَانَا رَبّکُمْ فَاعْبُدُونِ(1).

بسیار خوب، حال که از این توضیح واضحات فارغ شدیم و معلوم شد جهان اسلام چیست و ان شاء ا با وسعت نظر و شرح صدر، و با سماحت و آزادمنشی، این جمعیت انبوه میلیاردی را نصب العین خود قرار دادیم و به فکر چاره جویی و حلّ مشکلات آنان افتادیم، باید نخست اجمالاً مشکلات آنان را نیز بشناسیم.

مشکلات جهان اسلام نامحدود بوده است و حل همه یا بیشتر آنها نیز از عهده ما و دیگران، لا اقل در کوتاه مدت ساخته نیست. اما با یک نظر اجمالی می توان کلیات آن مشکلات را برشمرد و مشکلات اساسی و کلیدی را هم که نسبت به دیگر مشکلات، پایه و اساس است توضیح داد تا لا اقل در مخاطبین ما انگیزه و اندیشه مصلحت اندیشی، اهتمام ورزی به امور مسلمین، چاره جوئی برای حل مشکلات آنان، و حساسیت وجدانی در برابر آن مشکلات پیدا شود. و اگر چنین شد ما به هدف خود از نوشتن این سطور

_____

1 ـ سوره انبیاء: 92.

پراکنده و این نثر پریشان، رسیده ایم و گرنه این نوشته می ماند تا در آینده دور یا نزدیک طالبان آن یافت شوند و در تحقق این آرزو بکوشند.

بلی، ما با یک ارزیابی سریع و طبعاً ناقص، مشکلات را برمی شماریم تا برای خود و دیگران تذکره یا تبصره باشد: ﴿وَذَكِّرْ فَانَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾(1).

می بایستی در حد مقدور، در اندیشه حل برخی از آن مشکلات باشیم و اگر توفیق حل یک مشکل را هم نداشته باشیم، لا اقل اندیشه و اهتمام به آن وجدان مارا آزار دهد و احساس درد کنیم و از مرض مزمن بی دردی در برابر مسلمین برهیم. باید با تمام وجود احساس مسؤولیت کنیم، که در این فرض، قهراً عمل را هم به دنبال خواهد داشت زیرا اندیشه و تصور یک مطلوب، مقدمه خواستن است و خواستن هم که توانستن است.

انبوه مشکلات:

مشکلات سیاسی:

وجود زنجیر آهنین استعمار، وابستگی و عدم استقلال، وجود حکومتهای دست نشانده، اختلافات و رقابتهای قومی و قبیله ای و سیاسی، ملی گرایی سیاسی، فکر جدا زیستن ملّتهای مسلمان، فقدان هشیاری سیاسی، بی اطلاعی از وضعیت مسلمانان جهان، بی اطلاعی یا غفلت از نیرنگهای بیگانگان، توطئه های سیاسی، اقتصادی و مذهبی در بین مسلمانان که مآلاً همه هدف استعماری دارد، هماهنگی بسیاری از رجال سیاسی در کشورهای اسلام باسیاستهای استعماری، وبه تعبیر دیگر خود فروختگی ونوکر مآبی آنان،

---

1 ـ سوره الذاریات: 55.

و بطور کلی خود کم انگاشتن مسلمین در برابر قدرتهای جهانی، بی اطلاعی مسلمانها از امکانات اقتصادی و مذهبی و ملی خویش برای رهبری جهان یا لا اقل جهت رقابت با قدرتهای جهانی، غفلت از حکم صریح اسلام: «الاسلام یعلو ولا یُعلی علیه»

﴿... وَلَن یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً﴾(1).

﴿وَلَن تَرْضَی عَنک الْیَهُودُ وَلاَ النَّصَارَی حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ...﴾(2).

و امثال آن، غلبه روح یاس نسبت به امکان بازگشت مجدد و عظمت گذشته اسلام، بی اطلاعی از علل و عوامل زوال وانحطاط همه جانبه مسلمین، باورکردن اکثریت رجال سیاسی و دینی و بیشتر مسلمانان افسانه «جدایی دین از سیاست» را و در یک کلام، نبودن اندیشه سیاسی اسلامی و تفکّر تشکیل (حکومت اسلامی) در بین اکثریت مسلمانهای جهان.

مشکلات مذهبی و فرهنگی:

غلبه روح فرقه گرایی و تعصبات فرقه ای، فقدان مرکزیت دینی متشکل و منظم در جهان اسلام، حساسیت بیش از حد پیشوایان مذهبی در رقابت با یکدیگر، غلبه شعور مذهبی بر شعور اسلامی یا محدودیت در چهارچوب مذهب و فقدان دیدگاه اسلام شمولی - که از آن بحث کردیم - بدبینی و تهمت زدن بیشتر پیروان و برخی از علمای مذاهب اسلامی به یکدیگر، عدم اطلاع صحیح از مبانی و اصول و فروع مذاهب و پنداری غلط و نادرست از آنها، تحریف تاریخ اسلام و مذاهب، تاثیر سوء سیاستهای غلط حاکمان مسلمان در گذشته و حال بر مذاهب اسلامی، عدم پایبندی مسلمانها به

---

1 ـ سوره نساء: 141.

2 ـ سوره بقره : 120.

احکام اسلام، عدم کنترل صحیح نسبت به کتابها و نوشته های مذهبی، غلبه خرافات و موهومات بر حقایق و واقعیات نزد توده های مسلمان و برخی از علما، تهاجم فرهنگی به معنی وسیع کلمه در قلمرو اخلاق و رفتار و زندگی و اندیشه و علوم انسانی و غیر انسانی، خوشبینی بیش از حد و خودباختگی در برابر غرب (غرب زدگی) و گاهی «علم زدگی» تا حد شستشوی مغزی، فقدان آموزشگاههای سالم اسلامی در تمام سطوح از ابتدایی تا دانشگاه و دردهای بیدرمان دیگر، که البته و صد البته این مشکلات در مناطق مختلف جهان اسلام و در بین فرقه های گوناگون اسلامی وجود داشته و از لحاظ کمیّت وکیّفیت هرچند یکسان نیستند، اما همه مسلمانها سهمی از این مواهب نامیمون ! برخوردارند.

مشکلات اجتماعی واقتصادی:

اختلاف طبقاتی، انحصار طلبی، تبعیض اجتماعی، عدم مدیریت صحیح، عدم رعایت نظم و ضابطه در اداره جامعه، فقر مزمن و غنای بی حد و نامشروع، کم کاری و بیکاری، عدم آگاهی از امکانات بالقوه اقتصادی جامعه اسلامی یا عدم توجه به آن، عدم هماهنگی اقتصادی میان کشورها و جوامع مسلمان، عدم استفاده از امکانات موجود اقتصادی، فقدان برنامه اقتصادی میان کشورها وجوامع مسلمان، عدم استفاده از امکانات موجود اقتصادی، فقدان برنامه اقتصادی یا نقصان آن، اسرافها و تبذیرها در سطح زندگی شخصی افراد و یا در سطح دولتها و جوامع، سیطره اقتصاد کشورهای پیشرفته بر کشورهای اسلامی، وابستگی اقتصادی و صنعتی بیش از حد به بیگانگان، درگیریهای نظامی و تبلیغاتی دولتها و ملتها و فرقه های مسلمان با یکدیگر و هزینه های سرسام آور مربوط به آن، و در یک کلام عدم رشد اجتماعی و اقتصادی و بلای عقب ماندگی جوامع اسلامی که البته آن (موهبت ها) هم هرچند به تفاوت به آنها تحمیل شده است، اما هنوز هیچ یک از کشورها و ملتهای اسلامی نتوانسته اند کمر از زیر بار مشکلات اجتماعی و

اقتصادی خود راست کند. و اینک توضیح در باره چند مشکل اساسی جامعه اسلامی:

مشکل اول: حکومتهای اسلامی

در سخنان امام خمینی (قدس سره)، بزرگترین مصلح اسلامی قرن حاضر، جمله ای به این مضمون آمده بود:

«مشکل اسلام، حکومتهای اسلامی هستند نه ملتهای اسلامی، ملتهای اسلامی بخودی خود ملتهای خوبی هستند...»

بلی، مشکل اصلی جامعه اسلامی حکومتهای آن هستند که مآلاً آن مشکلات، به کشورها و ملتهای اسلامی منتقل می گردد. اخلاق، فرهنگ، افکار و آداب حکومتها قهراً به مردم سرایت می کند که گفته اند: «الناس علی دین ملوکهم» همچنانکه سربلندی، آقایی، رفاه. یا ذلت و فقر و نادانی و عقب ماندگی ملتها (حدوثاً یا بقاءً) در اصل ویا در ادامه غالباً ناشی از حکومتها است.

به طور کلی دو نوع مشکل از جانب حکومتها برای ملتها فراهم می شود: مشکل سیاسی و مشکل یا مشکلات ناشی از سیاست، مانند مشکلات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی. در زمینه سیاست همان طور که حکومتهای صالح، اسلام را در بعد سیاسی به پیش برده اند، حکومتهای ناصالح و فاسد که همواره در جهان اسلام اکثریت داشته و دارند، باعث جنگها و خونریزیها، شکستها، تجزیه ها و قطعه قطعه شدن بلاد اسلامی و سرانجام زبونی مسلمانها در برابر بیگانگان و سیطره دشمنان بر مقدرات جامعه اسلامی بوده اند.

با مروری بر تاریخ اسلام، از جنگهای داخلی صدر اول گرفته تا برخوردهای امویان و عباسیان و فاطمیان، و ایادی آنان در کشورهای اسلامی، و برخوردهای سلسله ها و حکومتهای پس از ایشان تا عصر حاضر، این ادعا را که حکومتها منشا بدبختی ملتهای مسلمان بوده اند، روشن می گردد. برای نمونه، پس از انقراض حکومت واحد مسلمین بر

اندلس، دوران (ملوک الطوایفی) آغاز شد، امرای محلی دعوی استقلال کردند و بر سر قدرت با یکدیگر به نزاع برخاستند. هر کدام که به شکست می رسیدند از مسیحیان کمک می گرفتند و قهراً به ازای هر کمک امتیازی هم به ایشان می دادند که چیزی جز قطعه ای از کشور خود نبود. این جنایت سیاسی، بارها تکرار شد تا به انقراض اسلام در اندلس، و اخراج مسلمین از آن «بهشت مفقود» انجامید.

حکومتهای شمال آفریقا، پس از پایان کار اندلس، قاعدتاً باید از آن عبرت می گرفتند اما با کمال تاسف چنین نشد. در تاریخ آن حکومتها مکرراً استمداد از ساکنان آن سوی دریا (اروپاییان) به منظور حفظ خود در برابر رقیب مسلمان خویش، اتفاق افتاده است.

از جمله «مولی عبد الحفیظ»، یکی از ملوک مغرب از سلسله «علوی» کنونی را می توان یاد کرد که در قرن گذشته هجری با برادر خود «عبد العزیز» بر سر سلطنت جنگید. یکی از فرانسه کمک خواست، دیگری از اسپانیا و همان کمک خواهی سبب شد که تا چندی پیش از این، این کشور زیبای اسلامی، مستعمره یا تحت الحمایه فرانسه باشد که هنوز هم آثار آن باقی است، و بخش کمتری مانند صحرا در جنوب، و چند شهر ساحلی در شمال نیز به دست اسپانیا افتاد که هنوز هم دو شهر «سبته» و «بلیله» در تصرّف اسپانیا است.

سرگذشت مصر، سودان، سوریه، لبنان، عراق، ترکیه، شبه قاره هند و آسیای میانه هم شبیه به (اندلس) و مغرب بوده که منتهی به غلبه استعمار اروپایی گردیده است و آنان گاهی به نام مستعمره و تحت الحمایه و اخیراً در عصر استعمار نوبا سلطه فرهنگی واقتصادی وصنعتی نفوذ خود را بر غالب این کشورها حفظ کرده اند.

راه دور نرویم جنگ تحمیلی عراق با ایران، و جنگ خلیج فارس، چه بدبختیها که برای ملتهای این منطقه حساس دربر نداشت تا جایی که پای نیروهای بیگانه را به طور

رسمی و آشکار به منطقه کشانید، و هم اکنون در آن جا مستقر هستند و ابداً فکر بیرون رفتن را هم به خود راه نمی دهند.

چه بسیار از این جنگها که ناشی از توطئه بیگانگان بوده و به دست حکام مسلمین جریان یافته است واز اصل «فرّ ِق تسد»، جدایی بینداز و حکومت کن، نشات گرفته است.

حکّام خود خواه و سلطه جو یا نادان و بی عقل در تاریخ اسلام کم نبوده اند که بدبختیهایی را برای جهان اسلام تدارک دیده اند، (مانند حمله مغول) که پس از قرنها هنوز هم آثار شوم آنها به چشم می خورد و احیاناً باعث جدایی سرزمین های ارزنده ای مانند اندلس در غرب عالم اسلامی و کشورهای مسلمان شبه جزیره بالکان در شمال و مسلمان چین در شرق، و مسلمانان آسیای میانه در شمال شرقد،از پیکر اسلام گردید که بحمد ا برخی به گونه معجزه آسا به دامن اسلام برگشتند، و برخی دیگر مانند فلسطین اشغالی در قلب جهان اسلام سالها است که از اصل خود جدا شده و برای رهایی آن چشم انداز روشنی به نظر نمی آید.

اگر باعث این جنایات را حکّام مسلمان ندانیم پس چه کسی مسؤول است؟

برای اینکه در ارزیابی حکومتهای اسلامی بحق سخن بگوییم و از گزافه گویی و افراط و تفریط مصون بمانیم باید به چند نکته اشاره کنیم:

1ـ هرچند حکومتها غالباً مشکل آفرین بوده اند اما نباید از یاد ببریم که همین حکومتها نیز باعث گسترش جهان اسلام و عامل فتح و پیروزیها نیز بوده اند. ما عادت داریم مثلاً از بنی امیه عموماً بد بگوییم که حق است وبه عاملان از دست دادن (اندلس) نفرین کنیم که آن هم حق است، اماازاین غفلت داریم که همین حکام لعنتی، اسلام را به اندلس بردند و در قلب اروپا ندای «ا اکبر» سردادند. آری از این غافل هستیم که طارق بن زیاد غلام موسی بن نصیر، یکی از عمال بنی امیه بود.

2ـ همه وقت، خود حکومتها باعث بدبختی نبوده اند بلکه برخی سعی خود را

برای نجات اسلام به خرج داده اند اما دیگران به آنان کمک نکرده اند. مثلاً هنگام اخراج مسلمانها از «اندلس»، حکومتهای شمال افریقا و خاور میانه وحتی خلفای عثمانی چنان که باید به داد آنها نرسیدند.

3 ـ بسیاری از این بدبختیها و شکستها انگیزه مذهبی و عمدةً رنگ تشیّع و تسنن و دفاع از مذاهب داشته است، مثلاً درگیری و دخالت خلفای فاطمی و شیعی شمال افریقا در قلمرو امرای اموی (اندلس) در بر افتادن آن سلسله مقتدر نقش داشته است. رقابت و جنگ تبلیغاتی و نظامی خلفای فاطمی مصر با خلفای عباسی بغداد، زمینه غلبه مسیحیها را بر «شامات» و بطور کلی جنگهای دویست ساله صلیبی فراهم آورد.

درگیریهای پنهانی یا علنی اسماعیلیه شیعی مذهب در شرق وغرب جهان اسلام، یکی از علل ضعف خلافت بغداد و حکام ایران آن روزگار و نتیجه حمله مغول به سرزمین پهناور اسلام بوده است.

درگیریهای سلاطین صفوی شیعه مذهب با خلفای عثمانی سنی مذهب، زمینه دخالت اروپاییان را در کشورهای اسلامی، و سرانجام باز شدن پای استعمار را به این کشورها فراهم آورد. این قبیل جنگهای مذهبی در سراسر جهان اسلام عموماً و شبه قاره هند خصوصاً در تاریخ فراوان به چشم می خورد.

4ـ در لابلای تاریخ اسلام، گاهی نقطه های روشن و حاکی از حسن نیّت برخی از حاکمان مسلمان، دیده می شود که مارا از تندروی و افراط در بدبینی نسبت به همه آنها باز می دارد.

ابن اثیر نوشته است(1): ملکشاه سلجوقی جهت جنگ با برادر خود (تکش) که علیه وی خروج کرده بود به خراسان لشکر کشید و سر راه خود به زیارت روضه مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت، هنگامی که از حرم امام بیرون آمد، به وزیر خود

_____

1 ـ کامل التواریخ ج 10 ص 211.

خواجه نظام الملک که همراه او بود گفت: تو چه دعا کردی؟ وزیر گفت: دعا کردم خداوند تورا نصرت دهد، ملک گفت: اما من این دعا را نکردم بلکه گفتم: خدایا هریک از ما دو برادر را که صالح تر برای مسلمین و نافع تر برای رعیت هستیم، نصرت بده !!

باری، شایسته است که بدانیم کاری ترین فجایع سیاسی جهان اسلام در طول تاریخ، عبارتست از جنگهای صلیبی، حمله مغول، غروب اسلام در اندلس، استعمار و سیطره غرب بر بلاد اسلامی بخصوص هند، انقراض خلافت عثمانی، و از همه نزدیکتر و دردآورتر، اشغال فلسطین به دست صهیونیستها و شکل گیری دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام. وبه عکس، شیرین ترین و نزدیک ترین حادثه سیاسی جهان اسلام، همانا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در ایران است که نقطه عطفی در تاریخ اسلام، و آغاز تجدید حیات سیاسی مسلمین است ان شاء ا تعالی.

مشکلات ناشی از سیاست

آنچه گفته شد راجع به مشکلات سیاسی ناشی از حکومتها بود اما مشکلات متفرع بر مشکل سیاسی فراوان است که در راس همه آنها مشکلات مذهبی و فرهنگی است. هرچند دانشمندان و رهبران مذهبی چنانکه خواهیم گفت عمدة در ایجاد مشکلات مذهبی و حتی در پیدایش و رواج مذاهب تاثیر داشته اند، کما این که در نشر فرهنگ اسلامی یا فرهنگ بیگانه، و در پیدایش و نشر علوم و دانشها یا گسترش جهل و بیسوادی و در

گمراهی مردم از راه اسلام و صراط مستقیم نیز مسلماً مؤثر بوده اند.

برخی از متفکران، علل عمده بدبختی مسلمانها را اختلاف مذهبی، قومی و قبیله ای و ملی می دانند که سخنی به حق است و مسلماً این اختلافات ریشه بسیاری از درگیریها ونابسامانیها می باشند، اما غالباً این حکومتها هستند که جهت منافع و بسط سلطه خود و غلبه بر رقبا از این اختلافات بهره برده وبه آنها دامن می زنند.

برای نمونه هم اکنون بر اثر انقلاب اسلامی ایران حرکتهای آزادی بخش و نهضت بیداری اسلامی در اکثر نقاط اسلامی، در حال نضج است. اما به منظور مقابله با آن، تبلیغات مسموم وهابیت که سعودیها در آن نقش محوری دارند، همه جا در حال گسترش است که به نام ضدّیت با شیعه در هند و پاکستان و افریقا و اروپا، از جمله در کشورهای مسلمان نوپای آسیای میانه، صورت می گیرد.

دو سال پیش از این، با امام جمعه عشق آباد در فرودگاه مشهد تصادفاً ملاقات کردم و از وضع مسلمانان ترکمنستان از وی جویا شدم، گفت: «تاکنون در عشق آباد پنج مسجد بازگشایی شده که دو مسجد مربوط به شیعیان و بقیه متعلق به اهل سنت بوده است. ما درطول تاریخ برادروار باهم زیسته ایم وهیچ اختلافی با هم نداشته ایم، ولی اخیراً چند آخوند وهابی از شهر دوشنبه (پایتخت تاجیکستان)، به عشق آباد آمده اند و بر سر زیارت بقاع متبرکه که نزد هر دو فرقه مورد احترام است بین شیعه و سنت اختلاف می اندازند.

مشابه این کار، در آذربایجان شیعه مذهب رهیده از چنگ روسها، تکرار می گردد و مبلّغان وهابی از کشور ترکیه و با هزینه سعودیها به آنجا آمده اند و مردم را به مذهب تسنن، با گرایش وهابیت، دعوت می کنند. آیا عامل این قبیل اختلافات مذهبی حکومتها نیستند؟

در پاکستان سالیان دراز اهل سنت و شیعه در کنار هم به سر برده اند، واهل سنت در جشنهای مذهبی شیعیان و مراسم عزاداری حسینی شرکت می کرده اند، اما اکنون سپاه صحابه شیعیان را تکفیر می کند و جنگ مذهبی میان فریقین راه می اندازد. سپاه صحابه از کجا خط می گیرد جز از حکومت سعودی؟

علاوه براختلافات مذهبی، اختلافات قومی هم درسراسر شبه قاره هند، افغانستان، کردستان و دیگر مناطق

جریان دارد، اما غالباً دست حکومتها و قدرتهای خودی و بیگانه

در کار است که سلسله جنبان حرکتهای قومی و بهره گیری اصلی از این ماجراها هستند.

مشکل دوّم، پیشوایان مذهبی و دانشمندان

بدیهی است پیشوایان دینی یا رهبران فکری جامعه به طبیعت حال، راهنمای فکری و اخلاقی و عملی مردم مسلمانند و با رفتار و گفتار خود، می توانند مربی جامعه و پشتوانه تکامل علمی، عملی، اخلاقی، سیاسی واقتصادی و عامل وحدت مسلمانان باشند، کما این که بعکس، می توانند باعث اختلاف وتعصب مذهبی وبدبینی و انحراف فکری و اخلاقی و عقب ماندگی فرهنگی باشند.

به نظر می رسد عالمان مذهبی و فکری در مسیر انحرافی خود از دو راه آلت دست و ابزار کار دیگران قرار می گیرند. اول، از راه حکومتها که هر کدام، این قبیل عالمان را که «علی الوردی» نویسند عراقی آنها را «وعاظ السلاطین» نامیده ابزار کار خود قرار می دهند، این همان قشر از روحانیان هستند که امام بزرگوار از آنهانالید و اصطلاح (آخوندهای درباری) را در باره ایشان به کار می برد. و شاهد بودیم که چگونه این قماش آخوندها و یا نویسندگان غیر روحانی در ضدیّت با انقلاب اسلامی و یا شخص امام وبا فتوای او در باره سلمان رشدی مرتد، و نیز در کمک به سعودیها علیه حجاج ایرانی، و در بسیاری از حوادث تلخ دیگر دست داشتند.

از این قماش رهبران روحانی وغیر روحانی در دوران طاغوت فراوان بودند و هم اکنون هم کم نیستند. این قبیل رهبران مذهبی و فرهنگی وابسته، در حقیقت مستقل نیستند و انگیزه ای جز جلب رضایت دربارها ندارند.

دسته دوم، کسانی هستند که مستقیماً با حکومتها و قدرتها وابسته نیستند و چه بسا بسیار با تقوا و زاهدند، اما دچار نوعی جمود فکری و نادانی مذهبی و خود محوری دینی هستند. آنان خود را ملاک و معیار اسلام و مذهب می دانند و روح تعصب و سختگیری

مذهبی را در مردم پدید می آورند. البته حکومتها هم با زیرکی از سادگی آنان گاه بگاه استفاده می کنند اما خود ایشان، به انگیزه حمایت از مذهب و نه کمک به دربارها و حاکمان، به تلاش خود ادامه می دهند.

این قماش رهبران مذهبی، مرز میان مذاهب اسلامی را تا آنجا پیش می برند که فاصله میان دو مذهب را از فاصله میان دو دین بیشتر جلوه می دهند و دیواری آهنین میان فرقه های مسلمان بنا می کنند. به نظر می رسد رهبران اصلی و بنیانگذاران مذاهب اسلامی خودشان تا این حد سختگیر و خود محور نبوده اند، اما تدریجاً عالمان حامی مذاهب، اسلام را به این روز سیاه نشانده اند و این وضع نیز تنها باکوشش مصلحان قابل تغییر است. از قول شیخ ازهر فعلی نقل شده که گفته است: ما پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت، قبلاً یکدیگر را تکفیر می کردیم و گاهی نجس می دانستیم، اما فعلاً هیچ گونه دوگانگی بین خود احساس نمی کنیم.

اختلاف عارف و متشرع یا اخباری و اصولی تا آنجا شدّت یافت که متشرع کتاب مثنوی را با انبر و اخباری کتاب اصول را با دستمال می گرفت تا مبادا دستش نجس شود. آیا این تنگ نظریها، با سماحت اسلام وبا شریعت سمحه سهله که رسول اکرم از آن دم می زد همخوانی دارد؟

به خاطر دارم مرد روحانی آزاده ای که چند سال قبل مرحوم شد به من گفت فلان عالم، خود را محور اسلام می داند و معتقد است که سایر مردم حتی علمای مبرّز، در کلیات و جزئیات امور، حتی آداب و رسوم معمولی که در اصل دین، حدّ و حدودی ندارد، باید از او پیروی کنند، اما به چه دلیل؟ معلوم نیست.

این قماش روحانیان برای جامعه اسلامی مشکل بزرگی هستند و مدرّسان و مدیران حوزه های علمیه باید رفته رفته طلاب را عادت دهند که در مسائل اختلافی و سلیقه ای تعصّب بخرج ندهند و با وسعت نظر و شرح صدر این مسائل را مورد بحث و اجتهاد قرار

دهند و سعی کنند در این قبیل مسائل نظری، به نظر دیگران در داخل مذهب یا خارج آن احترام بگذارند.

شرح صدر، شرط اوّل اجتهاد است.

لا اقل اختلافات مدرسه را به میان بازار نکشانند و مردم عامی را بدون جهت به بدبینی نسبت به افراد وادار نسازند.

ما در تاریخ از هر دو نوع عالمان متعصّب و آزاده، نمونه های فراوان داشته ایم: مرحوم وحید بهبهانی (م 1206) پیشوای اصولی و مرحوم شیخ یوسف بحرانی پیشوای اخباری هر کدام در راس یکی از دو مکتب اخباری و اصولی قرار داشتند و باهم مصاف می دادند. اما سرانجام وحید بهبهانی مکتب اصولی را که تاکنون مبنای کار مراجع تقلید است، با قدرت علمی خود به کرسی نشانید و مکتب اخباری را که در آن هنگام شیخ یوسف بحرانی پرچمدار آن بود در حوزه های علمیه عقب زد.

نوشته اند، روزی در کربلا این مرد بزرگ در صحن مطهر با مرحوم بحرانی برخورد کرد و مدتی در یک مساله علمی باهم بحث کردند، هنگام نماز رسید و مرحوم بحرانی صاحب کتاب نفیس حدائق به وحید بهبهانی گفت: بایست تا به تو اقتدا کنم و کرد. من در میان علمای معاصر خود نمونه های زیادی را از هر دو نوع دیده یا شنیده ام که نیازی به ذکر نمی بینم.

باری با مروری بر نقش حاکمان سیاسی و عالمان دینی به شرحی که گفته شد، می توان به محتوای ارزشمند حدیث معروف نبوی پی برد که فرمود:

« صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی واذا فسدا فسدت امتی: الامراء و العلماء».

مشکل اساسی سوّم و چهارم، جهل وفقر

جهل به اسلام راستین، جهل به تاریخ اسلام، بی اطلاعی از وضعیت سیاسی و علمی و صنعتی جهان، بی اطلاعی از توطئه های سیاسی و فرهنگی بیگانگان و خلاصه جهل به هرچه در سرنوشت امت اسلام نقش دارد.

فقر هم که نیازی به شرح ندارد: فقر مالی، فقر اخلاقی، فقر کارشناسی، فقر صنعتی و بسیاری از فقرها و نیازهای دیگر.

گرچه عامل جهل و فقر در اصل پیدایش و یا ادامه، چنان که گفتیم محصول عملکرد حکام و علما است ولی

به هر حال، پایه و اساس بسیاری از مشکلات و بدبختیها می باشد و البته اگر دو مشکل اوّل، یعنی مشکل سیاست و روحانیت، حل شود، مشکل جهل و فقر و مشکلات ناشی از آنها بتدریج، تا حدودی حل می گردد و لا اقل سر نخ راه حل به دست می آید.

مسؤولیت مردم روشن بین

وجود حکومتهای فاسد و عالمان بی خاصیت، تکلیف را از دوش آن قشر از مردم که تا حدودی هشیاری سیاسی و بینش دینی دارند برنمی دارد، و این بینش و هشیاری بحمد ا اکنون در همه جهان اسلام بقدر کافی وجود دارد، و این همان نعمت خداداد بیداری اسلامی یا بقول اعراب «الصحوة الاسلامیة» است و خود آینده روشنی را برای اسلام نوید می دهد. اما به گونه ای محسوس یا نامحسوس، با خط انحرافی دیگری که کاملاً با آن در ستیز است دست و پنجه نرم می کند و هریک از این دو خط از سوی یک دسته از رهبران سیاسی و مذهبی مسلمان هدایت می شوند تا کدامین پیروز گردند.

نکته لازم به یادآوری آن است که بیداری سیاسی و بیداری مذهبی باید باهم

باشند و دوشادوش هم گسترش یابند، تا برای جهان اسلام، نتیجه مطلوب به بار آورند و اگر خدای نخواسته این دو خط از هم جدا شوند (که استعمار برای جدایی میان آن دو تلاش می کند) و بیداری سیاسی منهای مذهب یا بیداری مذهبی منهای سیاست، مطرح گردد، خود باعث درگیری دیگری میان طرفداران دو خط خواهد گردید و بر فرض اگر یکی بدون دیگری پیروز گردد، مثلاً بیداری سیاسی بدون بیداری مذهبی و یا به عکس، قدرت را به دست گیرد باعث درد بی درمان دیگری خواهد شد که مسلماً خطها در مقابل هم قرار خواهند گرفت و جهاد و مبارزه با طاغوتهای سیاسی و دینی به نبرد میان انقلابی سیاسی و انقلابی مذهبی تبدیل خواهد گردید. که در صورت روی کار آمدن طرفداران خط سیاسی، راه و رسم سیاستهای غرب ولائیک را پیش می گیرند، و فرض دوّم هم، مشکلات فراوان دیگری را در پی خواهد داشت.

اعاذنا ا منها، متاسفانه هم اکنون این دو خط با هم رقابت دارند و بر پیشوایان و مردم مسلمان است تا در این موقعیت حساس هشیاری خود را حفظ کنند.